

برای «موج سبز» این هم تئوری بافی و بسترسازی نکند؟!

بهرام رحمانی

bamdadpress@ownit.nu

این روزها برخی از تئورسین ها و جامعه شناسان و تحلیل گران سیاسی و اجتماعی در خارج کشور، برای «موج سبز اسلامی»، تئوری می بافند، تاریخچه می سازند و آگاهانه و یا ناآگاهانه برای این جناح حکومت اسلامی در خارج کشور، بسترسازی می کنند. در حالی که اگر به گفته ها و نوشته های دو ماه پیش این ها مراجعه شود جمله ای در آن ها در رابطه با «موج و یا جنبش سبز» و معجزات رنگ سبز دیده نمی شود. بر این اساس، پس از وقایع ۲۲ خرداد ۸۸ که جنبش یا موج سبز از سوی سیدحسین موسوی مطرح شد، برخی از گروه ها و شخصیت های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی سینه چاک تر و با حرارت تر از وی، به تعریف و توصیف این جنبش پرداختند.

برخی از گروه ها و شخصیت ها در خارج کشور، در گفتگوهای رادیو و تلویزیونی، سخنرانی ها، تظاهرات های خود، چنان در مورد جنبش سبز تبلیغ و ترویج می کنند که شنونده و خواننده انگشت به دهن می ماند که چه اتفاقی افتاده است که این چنین افراطی به دنبال سیاست های جناحی از حکومت اسلامی می افتند؟ در تظاهرات ها با همدیگر مسابقه می دهند که چگونه پارچه طولانی سبز رنگ را با خود حمل کنند و با بازوبند و شال سبز ببندند و باندرو ل سبز کشان در تظاهرات ها نمایش دهند؟! لیبرال هایشان که این روزها سخت «حقوق بشری» نیز شده اند و یا از حقوق بشر استفاده ابزاری می کنند، حمل انواع پرچم ها را در تظاهرات هایشان توصیه می کنند: «پرچم سه رنگ بدون آرم»، «پرچم سه رنگ با شیر و خورشید و شمشیر»، «پرچم سبز» و حتی به دلیل این که خود و سیاست هایشان و تظاهرات هایشان را «رنگین کمان» نشان دهند در حاشیه سخنان خود، به باندرو ل های «سرخ» نیز اشاره می کنند. بنابراین، به جای طرح شعارها و مطالباتی که مردم ایران می خواهند را بر روی مقوا و هر گونه پارچه ای با هر رنگی نوشته شود کاری ندارند و فقط «جنگ پرچم ها» را راه می اندازند. مثلا از یک رادیو محلی در استکهلم، از برگزار کنندگان فلان تظاهرات انتقاد می شود که در تظاهرات نیویورک و فرانسه، پرچم های سبز زیاد و طولانی برافراشته شده بود چرا در فلان تظاهرات استکهلم پرچم سبز کم بود؛ دست اندرکاران همان تظاهرات نیز بلافاصله پرچم های سبز زیادی را همراه با پرچم های سه رنگ بدون آرم شیر و خورشید، به تظاهرات شان می برند تا از قافله همفکرهای خود در نیویورک و فرانسه عقب نیافتند. البته در خارج کشور، بین همه گرایشانی که مستقیم و غیرمستقیم به جنبش سبز اسلامی چراغ سبز نشان می دهند به نوعی هماهنگی آشکار و نهان وجود دارد.

در حالی که اگر واقعا معیار اعتراضات و تظاهرات های میلیونی مردم جان به لب رسیده در خارج کشور نیز بر علیه حکومت جانی و آدمکش است، چرا این ها مطالبات مردم هم چون لغو هرگونه شکنجه و اعدام، آزادی همه زندانیان سیاسی، لغو آپارتاید جنسی، دستگیری و محاکمه عاملین و عامرین سی ساله حکومت اسلامی علیه مردم و نهایت سرنگونی کلیت این حکومت با هدف برپایی یک جامعه آزاد و برابر و انسانی و مرفه را تبلیغ و تاکید نمی کنند؟

جنبشی و حرکتی به نام «موج و یا جنبش سبز»، توسط میرحسین موسوی طرح ریزی و اعلام نشده است. آیا میرحسین موسوی، از عناصر اصلی و نفر سوم بعد از خمینی رهبر حکومت اسلامی، خامنه ای رئیس جمهوری و وی نخست وزیر قدرقدرت هشت ساله نبوده است و دست کم موسوی در کشتارهای ۱۸ سال نخست حکومت اسلامی، نقش تعیین کننده ای نداشته است؟ آیا دعوا و کشمکش واقعی بین جناح های حکومتی که اکنون به مرحله حادثی نیز رسیده است بر سر منافع مردم است یا بر سر تقسیم حاکمیت؟ اگر به جای احمدی نژاد، موسوی رئیس جمهور می شد آیا ایشان همه زندانیان سیاسی را آزاد و شکنجه و اعدام را لغو می کرد؟ آیا برابری زن و مرد را در همه شئون اجتماعی برقرار می کرد؟ آیا دولت را از دین و آموزش و پرورش جدا می کرد؟ آیا حق طبیعی و مسلم کارگران، زنان، دانشجویان، نویسندگان، روزنامه نگاران، هنرمندان و دیگر گروه های مردمی را در برپایی تشکل و اعتصاب را به رسمیت می شناخت؟ آیا با لغو سانسور، آزادی بیان و اندیشه را می پذیرفت؟ دستمزدهای همه مزدبگیران را متناسب با تورم و گرانی و اقعی بالا می برد؟ و آیا های دیگر! مگر غیر از این است که وی در دوران تبلیغات ریاست جمهوری، همواره به ندای نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن تاکید می کرد؟ وی در مورد مطالبات مردم که در بالا به برخی از آن ها اشاره کردیم، جمله ای به زبان نیاورده است. از این رو، پرسیدنی است که چگونه و با چه ارزش ها و معیارهایی برخی از گروه ها و شخصیت های ملی، مذهبی، لیبرال و فرمیست در خارج کشور که ظاهرا خود را اپوزیسیون می نامند، اما این چنین ذوق زده به استقبال جنبش اسلامی موسوی شتافته اند؟! بخش آگاه جامعه، فراموش نکرده است که همین ها در دوره هشت سال ریاست جمهوری خاتمی نیز با شور و شوق زیادی به استقبال «دوم خرداد» و رهبر آن خاتمی رفته بودند و برای این سیاست شنیع خود نیز انواع و اقسام تئوری ها می بافتند. اکنون نیز به دلیل این که همین طنز تاریخی خود را تکرار می کنند، کسی جدی شان نمی گیرد.

علیرضا بهشتی، مشاور ارشد میرحسین موسوی، در گفتگویی تفصیلی با خبرگزاری کار ایران، «ایلنا» (چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۸۸)، با اعلام این که محمد خاتمی و مهدی کروبی عضو شورای مرکزی تشکیلات «راه سبز امید» هستند گفت که عملی کردن تمام ظرفیت های قانون اساسی از اهداف این تشکل است. بهشتی، با اشاره به شورای مرکزی تشکیلات «راه سبز امید» گفت: شورای مرکزی کوچک خواهد بود و احتمالا از پنج یا شش نفر تشکیل می شود که آقایان خاتمی و کروبی از جمله آن ها هستند. وی اظهار داشت: این نهضت «هم چنین به لحاظ جغرافیایی محدودیتی ندارد و در سراسر ایران می تواند شکل بگیرد چنان که در طول انتخابات هم کام های اولیه شکل گیری نهضت فراگیری به طور طبیعی برداشته شد.»

مشاور ارشد موسوی در باره ساختار این تشکیلات گفته است: «در این شبکه اجتماعی شورای مشورتی و کمیته های مختلفی وجود دارد. کمیته ها زیر مجموعه شورای مشورتی نیستند و کار خود را انجام می دهند. دبیرخانه ای هم شکل گرفته که ارکانش را کم کم سامان می دهد.»

میرحسین موسوی، پیش از این نیز در گفتگویی کوتاه با قلم نیوز، درباره شعارهای «جنبش سبز» در اجتماعات گفت: «شعارهایی مورد حمایت راه سبز میلیونی مردم است که فراتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی نرود. خواسته مردم دفاع از جمهوریت نظام در کنار اسلامیت آن است و شعار جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد در بیان این جنبه از مطالبات آنان نقش راهبردی دارد.» موسوی، هم چنین با تاکید بر ظرفیت های قانون اساسی افزود: «ما به دنبال آزادی، عدالت و کرامت انسانی هستیم و این ها اهدافی هستند که تحقق شان با اجماع و تاکید گسترده و تحول آفرین مردم بر چارچوب قانون اساسی و مطالبه شان برای اجرای کامل و دقیق آن امکان پذیر است. ما باید بدانیم برای آن که تغییر به سمت مطلوب صورت گیرد، اجماعی در مورد چنین چارچوبی جنبه سرنوشت ساز دارد و گرنه وارد یک دوران هرج و مرج خواهیم شد...»

بنا به گزارش خبرگزاری حکومتی کار ایران (ایلنا)، موسوی تشکیلات جدید خود را «راه سبز امید» نامید که به گفته وی، «رنگ سبز نماد این راه و مطالبه اجرای بدون تنازل قانون اساسی شعار آن است و شبکه های اجتماعی خودجوش و خودمختار بی شمار و گسترده در سطح جامعه، بدنه این جنبش هستند.» روزنامه نوروز نیز نوشت: وی، در دیدار با اعضای انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران، تاکید کرد: «همه ما به انقلاب علاقه داریم. ما به نهادهائی چون بسیج و سپاه علاقه داریم، چون فکر می کنیم بسیج برای مقابله با دشمن است و سپاه برای آن ایجاد شده تا در مقابل دشمنان بایستد. آیا صف کردن سپاه و بسیج در مقابل مردم لطمه به افتخارات آنان نیست؟» ...

در چنین وضعیتی، کسانی که آگاهانه برای جنبش سبز اسلامی به ویژه در خارج کشور، بسترسازی می کنند، نیک می دانند که عملاً با حمایت از یک جناح حکومت اسلامی، نه تنها به بقاء حکومت اسلامی یاری می رسانند، بلکه حتی از سکولاریسم خود نیز مبنی بر جدایی دین از دولت و آموزش و پرورش دست کشیده اند. کسانی که در سخنان خود، از «موج سبز، نهضت سبز، جنبش سبز» و یا «راه سبز امید» و غیره نام می برند حرکتی ست که مختصات سیاسی - تشکیلاتی آن را موسوی اعلام کرده است. هدف نوشته فوق این است که نشان دهد حلقه اتصال برخی گرایشات مختلف سیاسی در خارج کشور، موسوی و جنبش سبزی که وی رهبری می کند، است. در این جا به چند نمونه اشاره می کنیم:

اکبر گنجی، می نویسد:

«از سوی دیگر، با توجه به اختلاف نظری که ممکن است در خصوص نماد ملی کشور وجود داشته باشد، ما (یعنی مشارکت کنندگان در کمپین جنایت علیه بشریت) توافق کرده ایم که هیچ پرچمی بالا نبریم، و فقط از رنگ سبز که نماد جنبش مردم ایران در داخل کشور است، استفاده کنیم. رنگ سبز چه معنایی دارد؟ معنای آن همان چیزی است که بازیگران جنبش می آفرینند. این رنگ هر معنایی داشته باشد، متعلق به آنان است که این رویداد را آفریده اند. رنگ سبز را مهندس موسوی انتخاب نکرد، فاعلان و عاملان جنبش آن را بر تن جنبش پوشانند.»

اکبر گنجی: این رژیم چه باید کرد؟ (۷) بر ساختن دموکراسی؟ یا دیکتاتوری دین و ملیت و سنت؟ (اخبار روز یکشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۸۸ - ۱۶ اوت ۲۰۰۹)

اکبر گنجی، در مقاله جدید خود و با لحنی آمرانه خطاب به «هموطنان» خارج از کشور می گوید: «از همین لحظه به طور شفاف و به صراحت تمام اعلام می کنیم: ... دوم- نماد کمپین "جنایت علیه بشریت"، سبز سبز است و ما هیچ پرچمی، جز نماد سبز بالا نخواهیم برد.»؟! منظور اکبر گنجی از «کمپین جنایت علیه بشریت» و رابطه آن با «جنبش سبز» چیست؟ یا ایشان نماینده و سخنگوی کدام جریان و کدام بخش از ایرانیان است؟

آیا اکبر گنجی سخنگوی اپوزیسیون حکومت اسلامی است که خود را به عنوان نمایندگان ایرانیان معرفی می کند؟ در حالی که ایشان رسیم و علنی خود را نماینده جنبش سبز در خارج از کشور می داند، بنابراین، ایشان نیز مانند موسوی و دیگر اصلاح طلبان حکومت برای بقاء نظام می کوشد. محسن مخملباف نیز به نمایندگی از طرف میرحسین موسوی، در سخنرانی های خود در جوامع بین المللی بر جنبش سبز تاکید دارد.

اگر اکبر گنجی، واقعا به دنبال کشف حقایق جنایت کارانه حکومت اسلامی است یک بار هم درباره نقش خود و دیگر دوستانش در سرکوب های دهه شصت و کشتار زندانیان سیاسی در این دهه به ویژه قتل عام سال ۶۷ سخن بگوید. از نقش و مأموریت خود در سفارتخانه حکومت اسلامی در ترکیه، حرفی بزند. یک بار هم به عنوان پاسدار خمینی، به نقش وی در سرکوب ها و ترورها و اعدام ها و غیره اشاره ای بکند.

بسیاری از همکاران و متحدان اکبر گنجی، منجمله برخی از برگزار کنندگان اعتصاب غذای نیویورک کسانی بوده اند که در چند سال گذشته، در دفاع از یک جناح حکومت اسلامی، عملاً به کل حکومت اسلامی یاری رسانده اند. بنابراین، نظر اکبر گنجی در مورد لابی دوستان و متحدان سیاسی اش برای کمک به حکومت اسلامی چیست؟

فاطمه حقیقت جو، نماینده دوره ششم مجلس شورای اسلامی، که مدت هاست در آمریکا به سر می برد، در سخنرانی خود در اعتصاب غذای مقابل سازمان ملل در نیویورک، در رابطه با جنبش سبز، تاکید کرد: «این جنبش سبز عامل اتحاد ایرانیان در کل دنیا شده است و باید تاکید کنیم به نام ملت ایران اجازه نخواهیم داد در ۲ سال آینده آب خوش از گلو کودتاچیان پایین برود.» (۵ مرداد ۱۳۸۸)، اعتصاب غذا؛ بیان اعتراض مردم توسط نجگان، سایت جنبش راه سبز

سیدعطاءالله مهاجرانی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی دولت خاتمی که در انگلستان به سر می برد، طی سخنانی در کانون نوحید لندن، به تحلیل ارتباط میان انتخابات و میانی جمهوری اسلامی، از جمله در مورد موج سبز چنین تاکید کرد:

«... زلالی و روشنایی این حرکت را می توان در چهره آقای موسوی و کروبی دید.»

دکتر اسفندیار طبری: «جنبشی که بعد از انتخابات ریاست جمهوری به نام جنبش سبز شناخته شده هم چنان ادامه دارد. روزی نیست که بدون تظاهرات و شعارهای اعتراضی بگذرد. از سوی دیگر خشونت و نحوه رفتار رژیم با مردم روزبه روز وحشیانه تر می شود. اخبارهای شکنجه، تجاوز و کشتارهای هواداران جنبش سبز روبه فرونی است. فاکت های زیرین را می توان به عنوان مشخصه های این جنبش سبز ارزیابی نمود:

- رهبر این جنبش در وهله نخست حسین موسوی است.
- خواست این جنبش تجدید انتخابات ریاست جمهوری است.
- هدف این جنبش ریاست جمهوری حسین موسوی می باشد.
- این جنبش از حمایت مردمی عظیمی برخوردار است.» (سایت ایران امروز)

مهدی فتاپور، در مطلبی تحت عنوان «تداوم جنبش سبز»، می نویسد:

«... ۵ تا به امروز آقایان موسوی، خاتمی و کروبی نقش مرکزی را در هدایت و تداوم این جنبش بر عهده داشته اند. آنان تا به امروز در پی گیری خواسته های عمومی حرکت پی گیری داشته و از نظر هدایت عملی و ارائه تاکتیک های متنوع و ابتکاری توانایی نشان داده اند. درست است این نقش توسط نیروهای سکولار تا زمانی که آنان بر موضوع خود استواری نشان می دهند، مورد تایید قرار گیرد.»

عصر روز شنبه ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۹، جلسه گفت و شنودی با حضور **عبدالکریم سروش**، **عطاءالله مهاجرانی**، **مسعود بهنود** و **فرخ نگهدار** با عنوان انتخابات و عدالت و مشروعیت در نظام سیاسی ایران در مرکز مطالعات آفریقایی و شرقی دانشگاه لندن (سواز) برگزار شد، که تمرکز اصلی سخنرانان، انتخابات ۲۲ خرداد و مسیر آینده «جنبش سبز» بود.

حاضران در سالن اکثرا از نوارهای سبز در دور دست، سر و پا بازو استفاده کرده و تعدادی هم شال های سبز انداخته بودند.

مهرداد درویش پور، در مطلبی تحت عنوان «دستاوردها و چالش های پیش روی کارزار پشتیبانی از مبارزات مردم ایران» که در تاریخ پنجشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۸۸ - ۱۳ اوت ۲۰۰۹، در سایت «اخبار روز» درج کرده است، از جمله می نویسد: «بدین ترتیب پرسش این جا است که آیا حقوق بشر می تواند مبنای مشترک چهارچوب کنونی فعالیت قرار گیرد؟ و یا باید در پی گسترش همکاری با دیگر گروه ها بود و یا ما می بایست جایگاه جنبش و نماد سبز را در فعالیت های خود برجسته تر کنیم؟ در استکلم دعوت از افراد اصلاح طلب برای سخنرانی و یا دعوت از منصور کوشان که در دفاع از جنبش و نماد سبز سخن گفت، نشانه توجه به اهمیت حضور جنبش سبز در فعالیت های ما است. علاوه بر آن من خود دائما بر ضرورت وجود گروه های سبز در "جمعیت" و تظاهرات آن، همکاری با آن ها و تشویق شان به استفاده از رنگ سبز در تظاهراتمان پافشاری کرده ام.»

البته درویش پور در این نوشته خود، اشاره ای به این مساله نکرده است که همکاران وی در «جمعیت» شان، در تظاهرات های خود، به کسانی که بر علیه جناح های حکومت اسلامی و به ویژه شعار سرنگونی حکومت اسلامی را داده بودند با خشم و به دور از هرگونه نزاکتی برخورد می کنند تا آن ها را از صف تظاهرات بیرون کنند. روز بعد از این تظاهرات، یکی از عناصر این جمعیت، بی شرمانه در رادیوهای محلی از جمله به زبانی که در استکلم به عنوان فعال فرهنگی و اجتماعی و مخالف سرسخت حکومت اسلامی شناخته شده هستند، «زهرها خانم» ها می نامد. زهرها خانم کسی بود که در اوایل انقلاب ۵۷، در مقابل دانشگاه به مخالفین فحاشی می کرد. اکنون سی سال پس از انقلاب بهمن، بخش هایی از طرفداران طیف توده - اکثریتی، ملی - مذهبی ها، اتحادیه ایرانیان، جمهوری خواهان، لیبرال ها و... دور هم در گروهی به نام «جمعیت» جمع شده اند تا تظاهرات هایی را برگزار کنند، همواره در این تظاهرات ها سعی کرده اند نخست مانع سر دادن شعار سرنگونی حکومت اسلامی شوند؛ اما هنگامی که موفق نشدند اجبارا برخی از آن ها نیز اجبارا این شعار را تکرار کرده اند. از این زو، اگر هم در میان این گروه کسانی باشند که در گذشته مخالف کلیت حکومت اسلامی و خواهان سرنگونی آن بودند، اکنون با جلوگیری از سر دادن شعار «سرنگونی حکومت اسلامی»، به جنبش سبز، یعنی این جناح حکومت اسلامی چراغ سبز نشان می دهند. هم چون تلاش های سیاسی و اجتماعی قبل از این که به نفع مردم ستم دیده و زحمتکش ایران منجر شود، آشکارا به نفع جناح اصلاح طلبان حکومتی است. بی جهت نیست که شعار اصلی این ها، «احمدی نژاد» برود نه حکومت اسلامی. از دست اندرکاران این «جمعیت» پرسیدنی است آیا شعار سرنگون باد حکومت اسلامی یا حقوق بشر خوانایی دارد یا شعارهایی نظیر مرگ بر خامنه ای و مرگ بر احمدی نژاد و یا این و آن عنصر حکومتی. چرا شما از بلندگوی تظاهرات تان شعار مرگ بر خامنه ای و مرگ بر احمدی نژاد را مستقیما سر می دهید اما مانع شعار سرنگونی حکومت اسلامی می شوید؟ در قوانین حقوق بشر کمبودهای زیادی وجود دارد اما در هر صورت اعدام ممنوع است. شما که خود را فعال حقوق بشری معرفی می کنید چرا شعار مرگ بر این و آن را سر می دهید این تناقض سیاسی تان را چگونه توضیح می دهید؟ در اولی سرنگونی یک نظام مطرح است و مرگ هیچ آدمی تبلیغ نمی گردد؟ در حالی که در دومی آشکارا مساله «مرگ مرگ» سر داده می شود. بنابراین، این «جمعیت»، در مخالفت با شعار سرنگونی حکومت اسلامی، به دنبال کدام سیاستی در چارچوب حکومت اسلامی می گردد؟!

از گفتگوی «بونگه ولت» با **علی خاوری رهبر حزب توده ایران**، ۸ مرداد ۱۳۸۸:

«اما آنچه در باره میر حسین موسوی می توانیم بگوئیم اینست که وی با اعلام برنامه خود و موضعی که در برابر تقلب و دیکتاتوری رژیم کنونی اتخاذ کرده تاکنون در کنار جنبش مردم ایستاده است. اینست دلیل آن که

مردم معترض، علیرغم تمام انتقاداتی که دارند، رهبری او را پذیرفته اند. حزب توده ایران نیز با قاطعیت از جنبش با شکوه مردم حمایت می‌کند...»

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، به تاریخ یکشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۸۸ - ۱۶ اوت ۲۰۰۹، در سایت اخبار روز درج شده است، در مورد «راه امید سبز»، می‌نویسد:

«... ضرورتی که توسط میرحسین موسوی و بخشی از نیروهای سیاسی درک شده و الگوهائی هم در این زمینه پیشنهاد شده است. در طرح پیشنهادها ابتدا تشکیل حزب سیاسی و سپس جبهه مطرح گردید و در روزهای اخیر نهضت فراگیر "راه سبز امید" از جانب موسوی به میان کشیده شد. ولی هنوز ساختار این نهضت و برنامه آن اعلام نشده است.

جنبش اعتراضی برآمده از انتخابات متمایز از جنبش‌های کلاسیک است. این جنبش هم دارای رهبری است و هم خودسامان‌یاب است. از یک سو مواضع میرحسین موسوی، محمد خاتمی و مهدی کروبی و ایستادگی آن‌ها در مقابل بلوک قدرت، در پیشبرد و تداوم جنبش نقش موثری داشته و دارد و آن سه تن روی بخش قابل توجهی از مردم انورینه دارند و مردم نسبت به مواضع و حرکات آن‌ها حساس هستند. از سوی دیگر ساختار جنبش اعتراضی به صورت شبکه‌ای است و فعالین این جنبش در ارتباط زنجیره‌ای و شبکه‌ای با هم قرار دارند...»

این‌ها نمونه‌هایی از موضع‌گیری‌ها و اظهارنظرهایی است که در توجیه برپا کردن بساط جناحی از حکومت در خارج کشور است.

آن‌هایی که در بالا به عنوان نمونه‌هایی اشاره کردیم این چنین برای پهن کردن بساط «جنبش سبز» در خارج کشور، زمینه‌سازی می‌کنند، آیا واقعا از گذشته سیاسی رهبری این جنبش خبری ندارند؟! قطعاً دارند. میرحسین موسوی، رهبر جنبش سبز، نخست وزیر سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸، قبل از این که این سمت در بازنگری قانون اساسی حذف شود، هشت سال نخست وزیر این حکومت بود، بیست سال بعد به عنوان نامزد «اصلاح طلبان» به دلیل این که به گفته خودش، عمیقاً نگران آینده نظام بود برای نجات آن و با وفاداری به «اصول نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی اش»، به عنوان نامزد ریاست جمهوری وارد صحنه شد.

موسوی کسی است قبل از این که دولت را در دوران طولانی جنگ ایران و عراق مدیریت کند، عضو ارشد حزب جمهوری اسلامی و سردبیر نشریه آن بود و در اخذ تصمیمات اساسی قدرت برآمده از سرکوب خونین انقلاب ۵۷ مردم ایران، نقش برجسته‌ای ایفاء کرده است. در سال‌های اوایل انقلاب، سرکوب زنان، کارگران، دانشجویان، حمله به تجمعات، به روزنامه‌ها، لشکرکشی به ترکمن صحرا و کردستان و اعدام‌های دسته جمعی و غیره توسط این حزب سازمان دهی و رهبری می‌شد. سازمان امنیت زیر نظر مستقیم نخست وزیر، یکی از سازمان‌های مخوفی بود که در سرکوب‌ها، دستگیری‌ها، شکنجه‌ها، ترورهای داخل و خارج کشور، نقش برجسته‌ای داشت. حتی ایالات متحده موسوی را متهم کرده است که در انفجار علیه مقر فرماندهی تفنگداران دریایی خود در بیروت در سال ۱۳۶۴ که منجر به کشته شدن بیش از دویست و چهل تن آنان شد، دست داشته است.

در مضحکه انتخابات ریاست جمهوری اخیر، میرحسین موسوی و مهدی کروبی رییس سابق مجلس شورای اسلامی، به عنوان دو نامزد اصلاح طلب بودند و احمدی نژاد از جناح اصولگر و محسن رضائی، فرمانده سابق سپاه پاسداران نیز ظاهراً به عنوان نامزد مستقل کاندید بودند.

در مناظره‌های تلویزیونی نامزدها، در یک فرعه کشتی برای انتخاب نشانه (لوگوی) تلویزیونی هر نامزد، رنگ سبز نصیب میرحسین موسوی شد. رنگی که بعداً تبدیل به نماد این «جنبش سبز» گردید.

در نظام جمهوری اسلامی، این رهبر است که سیاست‌ها کلان را تعیین می‌کند. فرماندهی کل نیروهای مسلح، حق اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها، فرمان همه پرسن، نصب و عزل و قبول استعفاء، فقهای شورای نگهبان، عالی‌ترین مقام قوه قضائیه، رئیس سازمان انحصاری صدا و سیما، جمهوری اسلامی، رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی، همه از آن‌ها است و هم چنین حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه. وی می‌تواند حتی تحت بعضی شرایط از اصول قانون اساسی و حتی شریعت در بگذرد و باین ترتیب، در واقع رهبری به عنوان نائب امام غایب مدعی اقتدارات مطلق تقریباً نامحدود در روی زمین است. (اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی)

رئیس جمهور، شخصیت دوم کشور تنها مسئول تدارکات و مدیریت امور جاری در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی و آن هم در زیر سایه سنگین رهبری و ارکان‌های انتصابی از جانب اوست که خارج از هر نوع کنترل و نظارت مردمی عمل می‌کنند.

در بهمن ۱۳۵۸ کم‌تر از یک سال پس از پیروزی انقلاب آقای ابوالحسن بنی‌صدر اولین رئیس جمهور منتخب در اواسط سال ۹۵ نامزد این سمت است که در خرداد ۱۳۶۰، در تعارض با «آیت‌الله خمینی» از سمت خود برکنار شد. دو دوره ریاست جمهوری رهبر کنونی حکومت اسلامی، علی‌خامنه‌ای بین ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ هم زمان با جنگ ایران و عراق نیز مواجه با نوعی از همین تنش در قلب نظام می‌شود. در واقع آیت‌الله خمینی با تحمیل موسوی به عنوان نخست وزیر، نقش رئیس جمهور وقت را به امور تشریفاتی محدود می‌کند.

در سال ۱۳۶۸، با درگذشت آیت‌الله خمینی، تعیین رهبر جدید همراه با ابهامات و مشکلاتی است. در واقع خامنه‌ای که به جانشینی وی برگزیده می‌شود حجت الاسلام ساده‌ای نیست. اما یک شبه به لقب آیت‌الله العظمائی ترفیع می‌یابد. خامنه‌ای این ترفیع ناگهانی را مدیون هاشمی رفسنجانی است که از خامنه‌ای، پس سمت ریاست جمهوری را به عهده می‌گیرد. وی دو دوره ریاست جمهوری در سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ را عهده دار است.

از سال ۱۳۷۶، محمد خاتمی به عنوان رییس جمهور از جناح «اصلاحات» نیز دو دوره ریاست جمهوری می‌شود. در سال ۱۳۸۴، پست ریاست جمهوری به محمود احمدی نژاد، می‌رسد.

موسوی، در تبلیغات قبل از مضحکه انتخابات ریاست جمهوری و وقایع پس از آن، همواره در موضع‌گیری‌های خود، به تداوم و حفظ نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن تأکید می‌کند. حکومتی که سی سال است با همه قوانین ارتجاعی و فزون‌وسطایی‌های جاهل و جنایت‌آمیزی و ارکان‌های سرکوب‌اش، ایران را به یک

زندان بزرگی برای اکثریت شهروندان آن تبدیل کرده است و جنایات بی شماری علیه بشریت مرتکب شده است.

قانون اساسی حکومت اسلامی و دیگر قوانین این حکومت، قوانین قرون وسطایی و ضدانسانی هستند و صرفاً بر اساس قوانین ارتجاعی و جهل و جنایت اسلامی تنظیم و تدوین شده اند و کم ترین ربطی به حقوق جهان شمول انسان و آزادی های فردی و اجتماعی آن ندارند. برای مثال، در مقدمه قانون اساسی حکومت اسلامی، می خوانیم: «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران بر اساس اصول و ضوابط اسلامی است...» و یا این که در «اصل ۵ این قانون آمده است: «در زمان غیب حضرت ولی عصر "عجل الله تعالی فرجه" در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدبر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد.»

بنابراین، قانون اساسی حکومت اسلامی، قانون جنگل است و در آن انسان موجودی تسلیم شده در برابر نمایندگان خدا، یعنی «ولایت امر و امامت امت» است. حالا میرحسین موسوی، پس از سی سال حاکمیت جهل و جنایت جمهوری اسلامی، باز هم به مردم وعده سرخرمن می دهد و راه نجات آن ها را در حفظ و تداوم نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن و ریاست جمهوری خود می داند، جز ریاکاری سیاسی چیز دیگری نیست! در وعده های این چنینی عناصر حکومت اسلامی، کم ترین جای تعجیبی وجود ندارد. احمدی نژاد هم در تبلیغات چهار سال پیش انتخابات وعده داده بود که پول نفت را بر سر سفره «مستضعفان» بیاورد، وی نه تنها به چنین وعده خود عمل نکرد، بلکه با دست درازی به سفره خالی مردم، هر گونه اعتراض بر حق بخش های مختلف مزدگیران از کارگران کارخانه ها تا معلمان و پرستاران و غیره را شدیداً سرکوب کرد؛ دانشگاه ها را به گورستان تبدیل نمود و فعالین دانشجویی را زندانی و شکنجه کرد؛ فعالین زنان را به زندان انداخت و در خیابان ها حرمت جوانان را با ضرب و شتم و زندان و شکنجه های وحشیانه لگدمال کرد. بنابراین، اگر موسوی هم رئیس جمهور می شد این وضعیت اقتصادی و جو سیاسی حاکم بر جامعه شاید با تغییرات جزئی ادامه می یافت. همان طور که در دوره هشت ساله ای که جناح اصلاح طلب هم ریاست جمهوری و هم مجلس را در اختیار داشت، تغییری در جهت بهبود وضع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مردم به وجود نیاوردند.

موسوی، هم چنین در این سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی، از عناصر مهم این حکومت در همه سیاست گذاری های کلان کشور، حضور داشته و در همه جنایات آن بر علیه بشریت، به ویژه در ۱۸ سال نخست این حکومت، نقش مستقیم ایفاء کرده است. بنابراین، آزموده را، آزمودن خطاست!

در بازی انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، در حالی که شناس موسوی برای رسیدن به پست ریاست جمهوری بیش تر از احمدی نژاد بود و شمارش آرای اولیه پیروزی موسوی را بر احمدی نژاد نشان می داد ناگهان خامنه ای اعلام کرد که احمدی نژاد رئیس جمهور است. در همان زمان، ناظرین و نمایندگان نامزدها را از دفاتر اخذ رای اخراج می کنند. اعتراضات مشترک سه نامزد رقیب نیز به جایی نمی رسد.

تقلب در همه شبه انتخابات های حکومت اسلامی مطرح بود، اما این بار مساله تقلب به حدی آشکار بود که همه طرفین را دچار شکفتی و شوک کرد. سرانجام با آغاز اعتراضات خود جناح حاکم و شورای نگهبان، به تقلبی در حدود سه میلیون آرا اقرار نمودند. اما در عین حال تاکید کردند که این سه میلیون رای تقلبی تأثیری در نتایج انتخابات و ریاست جمهوری احمدی نژاد ندارد. تا این که دو نامزد ریاست جمهوری موسوی و کروبی نسبت به این تقلب آشکار عکس العمل نشان دادند و از طرفداران خود خواستند در چارچوب قانون، اعتراضات مسالمت آمیزی را برگزار کنند. این مساله فرصتی بود که مردم جان به لب رسیده نیز به خیابان ها بریزند و با سر دادن شعارهایی علیه حکومت، اعتراض خود را وسیع تر کنند.

در چنین شرایطی، موسوی «موج سبز» را پیش کشید در واقع موسوی و موج سبز وی، پاره ای از تن واحد حکومت اسلامی هستند. بنابراین، آن گروه ها و عناصری که به ویژه در خارج کشور از این جنبش ملی - مذهبی حمایت مستقیم و غیرمستقیم می کنند، همگی به نوعی هم جبهتی سیاسی با سیاست های موسوی و کروبی و طرفداران آن ها دارند. یعنی هدفی که موسوی و جنبش سبز وی به دنبال آن است تغییراتی در نحوه مدیریت در چارچوب همین نظام جمهوری اسلامی و اجرای کامل قانون اساسی آن است نه چیزی بیش تر و نه کم تر. بنابراین، لازم نیست آن بخش از گروه ها و شخصیت های اجتماعی و اجتماعی خود را این قدر خسته کنند و برای جنبش سبز تاریخچه و تئوری بیافند. مردمی که از سرکوب های سیاسی و فشارهای اقتصادی حکومت اسلامی جانیشان به لبشان رسیده است پیشیزی برای این تئوری ها قائل نیستند. زیرا آن ها در تظاهرات های میلیونی اخیرشان و به شیوه و لحن خودشان فریاد زده اند: حکومت اسلامی را نمی خواهند! بنابراین، هر گروه و فردی که به جناحی از حکومت اسلامی نزدیک می شود، در مقابل خواست اکثریت مردم ایران قرار می گیرد.

در چنین شرایطی، کلیت حکومت اسلامی با یکی از سخت ترین بحران های تاریخ خود دست به گریبان است و جایگاه چندانی در میان اکثریت مردم ایران و افکار عمومی مردم آزاده جهان ندارد. از این رو، به ویژه جناح حاکم و در راس همه خامنه ای و احمدی نژاد با چالش ها و بحران های فزاینده اقتصادی، سیاسی و حتی دیپلماتیک مواجه هستند.

مسئله کارگران، زنان، دانشجویان، دانش آموزان، جوانان و همه مردم تحت ستم و آزاده، با گسترش اعتراضات میلیونی خود در خیابان ها، کارخانه ها، دانشگاه ها، مدارس و محلات عزم کرده اند با اتحاد و همبستگی طبقاتی خود و با سازمان دهی مبارزه ای هدفمند و آگاهانه، کلیت حکومت اسلامی را سرنگون کنند و جامعه ای بدون سانسور و اختناق، بدون شکنجه و اعدام، بدون نابرابری و تبعیض در همه عرصه های جنسی، ملی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر پا دارند.